

نقدی بر دیدگاه‌های «کومه‌له» (سازمان انقلابی زحمتکشان ایران)

بیژن هیرمن‌پور

مرداد ۱۳۶۱ (ژوئیه ۱۹۸۲)



<https://bijan.hirmanpour.net>

از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

تابستان ۱۳۶۱

به خاطره چریک فدائی خلق رفیق شهید مهدی (بهزاد) مسیحا تقدیم می‌شود.

رفیق مهدی (بهزاد) مسیحا مبارزی بود که به بهترین وجه پیوند شور انقلابی را با شعور انقلابی در وجود خود مجسم می‌ساخت. او یکی از پاک باخته‌ترین، جسورترین و پرکارترین چریکهای فدائی خلق بود که در شبانگاه ۸ تیرماه ۶۰ توسط مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی اعدام گردید. در این روز، خون پاک رفیق به همراه خون ۹ تن دیگر از فرزندان خلق از جمله رفیق نوروز قاسمی و مادر انقلابی روح انگیز دهقانی به زمین ریخته شد تا درخت شکوهمند انقلاب را بارور سازد. بطوریکه بعداً مطلع شدیم صحنه اعدام این پاکباختگان یکی از پرشکوه‌ترین صحنه‌های مبارزه بوده است. رفیق مهدی که در هیچ شرایطی از انجام وظایف انقلابی خود غافل نبود و عشق به توده‌ها و صمیمیت انقلابی با تمام وجودش عجین گشته بود، هنگامیکه لوله تفنگهای امریکایی قلب مادر انقلابی روح انگیز دهقانی را نشانه گرفته بودند با قلبی مملو از کینه به دشمن، با خشمی سترگ و جسارت انقلابی، خود را در جلوی این مادر سپر قرار داد و فریاد «مرگ بر امپریالیسم - زنده باد انقلاب» او در فضا طنین انداخت.

«رفیق بهزاد در دیماه سال ۵۹ هنگامیکه برای انجام وظایف انقلابی خویش همراه عده‌ای دیگر از رفقا از جمله رفیق نوروز قاسمی عازم کردستان بود، در حوالی میاندوآب توسط مزدوران جیره خوار رژیم دستگیر شد و علیرغم اینکه ۶ ماه در تبریز در اسارتگاه مزدوران بسر برد دشمن نتوانست بنام واقعی و وابستگی سازمانی او پی ببرد، چرا که رفیق مسیحا و رفقای دیگر، بنا به سنت افتخار آمیز چریکهای فدائی خلق، هرگز در مقابل دشمن لب به سخن نگشودند و مزدوران بالاخره شکست خورده و درمانده بدون آن که قادر به کسب کوچکترین اطلاعات سازمانی از آنها بشوند، در شرایط جدید رشد مبارزات توده‌ها، برای انتقام‌گیری از مردم و ایجاد رعب و وحشت در دل خلقهای قهرمان ما، مبادرت به اعدام رفیق مسیحا و رفیق نوروز قاسمی و عده‌ای دیگر از فرزندان خلق کردند.

زندگی رفیق مسیحا، علیرغم عمر کوتاه رفیق (۲۴ سال) مشحون از فداکاری و جانبازی در راه خلق است. او از اهالی لنگرود بود که به دلیل خصال انقلابی برجسته‌اش، به دلیل جسارت و شجاعت بی‌نظیر و داشتن دیدی عمیق و علمی نسبت به انقلاب، در میان جوانان مبارز شهر از محبوبیت و اعتبار خاصی برخوردار بود. رفیق مبارزات خود را علیه امپریالیسم و سگان زنجیریش از دوره شاه آغاز کرد. در سال ۱۳۵۵ رفیق به دست مزدوران رژیم شاه بازداشت شد و پس از تحمل شکنجه‌های فراوان، به چند سال زندان محکوم گردید. در سال ۱۳۵۷ بعد از گذشت سه سال از محکومیتش، در اثر اوج گیری مبارزه ضدامپریالیستی مردم از زندان آزاد شد. رفیق چنان سری پرشور از مبارزه داشت که بدون اغراق باید گفت که از همان روز اول آزادی از زندان، لحظه‌ای از پا ننشست و به مبارزه خلق پیوست. او از اولین چریکهای فدائی خلق بود که پس از غلبه اپورتونیسیم بر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مرزبندی خود را با اپورتونیستهای درون سازمان مشخص ساخت و در بیرون راندن اپورتونیستها از صفوف چریکهای فدائی خلق و پیشبرد خط مشی انقلابی سازمان، تلاشی پیگیر و گسترده بکار برد. با توجه به اهمیت مبارزه مسلحانه توده‌ای در کردستان و نقش پر بار و مؤثر آن در جنبش ضدامپریالیستی خلقهای ایران در اواسط

سال ۵۸، رفیق بهزاد به عنوان یکی از رفقای مستعد و شجاع از طرف سازمان به کردستان اعزام شد (او در جنگ دوم سنندج که در اردیبهشت ماه سال ۵۹ مزدوران امپریالیسم به خلق قهرمان کرد تحمیل کردند فعالانه شرکت جست و با هر آنچه در توان داشت در جهت ایفای نقشی هر چه انقلابی‌تر در این جنگ کوشش کرد). در کردستان در پرتو مبارزات قهرمانانه خلق کرد، استعدادهای رفیق بطرز شگفت‌انگیزی شکوفا شد. او بزودی به عنوان مسئول یکی از تیمهای عملیاتی چریکهای فدائی خلق درآمد. تیم عملیاتی رفیق مسیحا در مدتی کوتاه دست به عملیات نظامی متعددی بر علیه ارتش مزدور و پاسداران امپریالیسم مستقر در کردستان زد. از جمله این عملیات عبارتند از:

۱. حمله به یک ستون ارتشی که در جاده سنندج - کامیاران در حال حرکت بود. (۱۳۵۹/۶/۱۸) در این حمله تعدادی از نیروهای دشمن کشته و عده‌ای زخمی شدند و جیب استیشن مزدوران نیز نابود گردید. ویژگی حمله چریکهای فدائی خلق در این بود که این درگیری در منطقه نزدیک فرودگاه سنندج بوقوع پیوست، جائیکه دشمن نیروی زیادی در طول مسیر مستقر کرده و مدعی بود که منطقه را کاملاً تحت کنترل خود دارد. رفیق بهزاد و رفقای همراهش پس از انجام عملیات فوق‌الذکر با مسافرانی که از آن مسیر عبور می‌کردند به گفتگو پرداخته و سعی در ارتقای روحیه مبارزاتی آنان کردند.

۲. مبادرت به اعدام جاش معروف سنندج حاج محمود غمیان در نیمه شب ۱۳۵۹/۷/۱۵.

۳. بمب‌گذاری در یکی از مراکز تجمع پاسداران در شهر سنندج، این حمله در شرایطی صورت گرفت که نیروی سرکوبگر دشمن شهر سنندج را قرق کرده و کوشش داشت در نزد خلق، قدرت جلوه کند. محل تجمع و توطئه پاسداران یکی از مساجد شهر بود و در اثر حمله چریکهای فدائی خلق به محل، چند تن از مزدوران کشته شدند.

۴. مصادره دو تانکر حامل ۵۶۰۰۰ لیتر نفت در جاده میاندوآب و مهاباد. رفقا این ۲ تانکر را که برای ارتش و پاسداران مستقر در مهاباد نفت حمل می‌کرده مصادره کرده و با توجه به محاصره اقتصادی کردستان از طرف رژیم که از رسیدن ابتدائی‌ترین وسائل به خلق کرد جلوگیری می‌شد، بین روستائیان پخش کردند.

رفیق بهزاد مسیحا با توجه به برخورد جدیش با مسائل جنبش که از خصال برجسته رفیق بشمار می‌رفت، بزودی به آموختن زبان کردی پرداخت، چرا که ضرورت این آموختن را برای ایفای نقش هر چه فعالتر در جنبش خلق کرد به خوبی درک کرده بود. همچنین با توجه به بینش عمیق رفیق در رابطه با مسائل تئوریک که به او امکان می‌داد ارزش و اهمیت آموزش از تجربه مبارزاتی انقلابات جهانی را درک نماید به مطالعه این تجربیات می‌پرداخت و علیرغم اینکه بدلیل امکانات محدود سازمانی مجبور بود بسیاری از کارهای لازم را خود با رفقای هم‌تیمش انجام دهد باز هم از مطالعه باز نمی‌ماند. او آثار رفیق مائو را که مملو از تجربه و آموزش مخصوصاً برای این مقطع از مبارزات خلقمان می‌باشد، همیشه به همراه داشت و در هر فرصتی به آموزش آنها می‌پرداخت، بی‌اغراق می‌توان گفت کمتر کسی همانند

او روزها و شبها را به راه پیمایی برای انجام موفقیت آمیز عملیات نظامی گذرانده است. او و رفقای هم تیمش، از یک طرف با تحمل مشکلات فراوان دست به عملیات نظامی می‌زدند و از طرف دیگر به تهیه اطلاعاتیه‌های سیاسی - نظامی پرداخته و خود در شهر پخش می‌کردند. بعد از دستگیری رفیق مسیحا و رفقای دیگر، سازمان کوشید با جلب همکاری سازمان زحمتکشان کردستان (کومه‌له) او و رفقای دیگر را از اسارتگاه برهاند و قرار بود آنها با مزدوران رژیم که در اختیار کومه‌له بودند معاوضه شوند. ولی درست در لحظات اجرای این معاوضه رژیم جمهوری اسلامی اقدام به تیرباران آنها کرد. ما در اینجا ضمن اینکه صمیمانه از همکاری رفقای کومه‌له قدردانی می‌کنیم، به دشمن اخطار می‌کنیم که جنایات آنها را بی‌جواب نخواهیم گذاشت. و...»

(نقل از اعلامیه شماره ۶۵، ۱۴ تیرماه ۱۳۶۰، چریکهای فدائی خلق ایران)

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران

مقدمه

سازمان ما قصد داشت جزوه حاضر را که نقد تفکرات حاکم بر سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه‌له) می‌باشد منتشر سازد که با کنگره سوم کومه‌له و مصوبات آن مواجه گشتیم. در نتیجه ضرورت داشت تا مصوبات کنگره سوم بررسی گردد تا اگر در جریان این کنگره کومه‌له با خویش برخوردی انتقادی کرده و بعضی از نظرات انحرافی قبلی خود را منتفی شده اعلام داشته ما نیز متقابلاً آن برخورد را در رساله حاضر دخالت دهیم.

وقتی ما به مصوبات کنگره سوم کومه‌له رجوع کردیم متأسفانه متوجه شدیم که هیچگونه تغییری اساسی در خط فکری کومه‌له داده نشده است، چه در قطعنامه‌های مصوبه کنگره و چه در برنامه حزب کمونیست که در این کنگره به تصویب رسیده است همچنان همان خط فکری، همان ابهامات و همان تناقضات فکری موجود است.

از این نظر کنگره سوم چیز جدیدی ندارد. می‌توان اساس نظرات حاکم بر کنگره دوم را به نقد کشید بدون اینکه، به جز برخی از موارد جزئی، چندان ضرورتی به نقد و بررسی کنگره سوم باشد. در نتیجه ما تصمیم به انتشار این جزوه گرفتیم. و معتقدیم حتی برای فهم بهتر کنگره سوم نیز لازم است که حتماً مروری به آثار قبلی کومه‌له بشود و تحولات فکری کومه‌له از کنگره اول تا سوم مورد توجه قرار بگیرد. در این مقدمه ما صرفاً چند نکته از کنگره سوم را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. کومه‌له در کنگره سوم مدعی است برنامه حزب کمونیست را ارائه داده است و از این نظر خود را ملزم می‌بیند در مورد تمام مسائل جهانی حتی با اتکاء به سطحی‌ترین و نارساترین دلایل نظر بدهد و باصطلاح مرزبندی قاطع خود را روشن سازد. وی جملات متعددی را از متون مارکسیستی سرهم بندی می‌کند تا اعتقادات خود را درباره مسائلی که امروز جزو بدیهیات است، بیان کند، جا و

بیجا از رسالت تاریخی طبقه کارگر و محتوم بودن نابودی نظام سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم سخن می‌گوید و... ولی آنجا که پای مسائل مهم و حیاتی جنبش به میان می‌آید، با جملات کلی از پاسخ گفتن به آن طفره می‌رود. مخصوصاً آنچه که در این شرایط حساس از کومه‌له انتظار می‌رفت این بود که با برخوردی قاطع در مورد مبرمترین مسائل جنبش، موضع صریح خود را اعلام کند ولی متأسفانه با مطالعه مصوبات کنگره سوم، خواننده متوجه می‌شود که کمافی السابق در این مورد نیز یا به کلی‌گویی همیشگی اکتفا شده و یا مسائل مسکوت مانده است. مثلاً در مورد تعیین شکل اصلی مبارزه (قیام یا جنگ مسلحانه توده‌ای طولانی) که بخصوص در شرایط کنونی جنبش از اهمیت عملی ویژه‌ای برخوردار است، کومه‌له انگار که با مسأله پیش پا افتاده‌ای سرو کار دارد، با درج یک جمله کلی موضوع را حل شده فرض می‌کند و بدون آنکه به بررسی آن پرداخته و در صدد اثبات عملی آن برآید، می‌نویسد: «پرولتاریای آگاه ایران که برای کسب آزادی کامل سیاسی مبارزه می‌کند، خواهان در هم شکستن رژیم جمهوری اسلامی از طریق قیام توده‌ای و جایگزینی آن با جمهوری دموکراتیک انقلابی است.» (نقل از قطعنامه‌ها و پیام‌های مصوب کنگره سوم ص ۵). آیا در هم شکستن رژیم جمهوری اسلامی از طریق قیام می‌باشد؟ آن مسیری که با توجه به ایفای نقش پیشاهنگ در آن به قیام منجر خواهد شد، کدامست؟ و تلاشهای مبارزاتی پیشاهنگ در این جهت چگونه می‌باشد؟... کومه‌له به هیچیک از این مسائل پاسخ نمی‌دهد و فقط به راحتی مفاهیم را پشت سر هم ردیف می‌کند و فراموش می‌کند که قبل از این هم «قیام» و جنگ مسلحانه توده‌ای را مورد تأیید قرار داده بود، و بهر حال کومه‌له باید پاسخ دهد چه رابطه‌ای بین قیام مورد نظر وی و مبارزه مسلحانه توده‌ای که در کردستان جریان دارد و کومه‌له نیز خود درگیر آنست وجود دارد؟ و چه رابطه‌ای بین این قیام و حمایتی که کومه‌له از مبارزه مسلحانه در جنگل‌های شمال می‌کرد، موجود است.

۲. مسأله دیگر درک نادرست کومه‌له از رابطه دولت کنونی با امپریالیسم است. کومه‌له در کنگره سوم این سخن ما را که درک روشنی از رابطه دولت کنونی با امپریالیسم ندارد، به اثبات می‌رساند و می‌نویسد: «اکنون جدال درونی ارگانها و نهادهای جمهوری اسلامی، جناح‌ها و باندهای ضد انقلابی درون آن نه تنها به پایان نرسیده، بلکه حادثه‌تر نیز می‌گردد. هم اکنون نسبتاً آشکارا علیه یکدیگر قدرت نمایی می‌کنند و به این ترتیب زمینه برای ایفای نقش هر چه بیشتر امپریالیستهای امریکا و شوروی در معادلات سیاسی ایران آماده می‌شود.» (قطعنامه‌ها و پیام‌های مصوب کنگره سوم ص ۴)

در این جا می‌بینیم که کومه‌له جمهوری اسلامی را مستقل از امپریالیسم تصور کرده و تازه حدت تضادهای درونی رژیم را زمینه‌ای برای ایفای نقش هر چه بیشتر امپریالیستها قلمداد می‌نماید و معلوم می‌شود که کومه‌له هنوز نتوانسته است خود را از توهمات خرده‌بورژوازی در مورد رژیم خمینی برهاند. منطبق بر این توهمات، زمانی سازمان‌های مدافع «کار آرام سیاسی» تبلیغات پر سر و صدایی در مورد رژیم خمینی به راه انداخته و آن را ملی و ضد امپریالیست قلمداد می‌کردند و اکنون پس از افشای چهره ضد

خلقی وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، کومه‌له باز هم به ما می‌گوید که گویا ارکان رژیم خمینی جز بر قدرت امپریالیستی متکی است و گویا رژیم جمهوری اسلامی رژیمی مستقل می‌باشد. در سراسر جزوه هر جا که کومه‌له از امپریالیسم صحبت می‌کند آن را به عنوان عارضه‌ای که گویا نقش بسیار محدودی در جامعه ما دارد، در نظر می‌گیرد. کومه‌له امپریالیسم را به عنوان یک عامل درونی که در تمام شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم دخالت دارد نمی‌داند و بطور کلی از نظر کومه‌له ایران به عنوان جزء ارگانیک سیستم جهانی امپریالیستی مطرح نیست، بر این مبنا وقتی کومه‌له می‌نویسد: «ایران کشوری است سرمایه‌داری و تحت سلطه امپریالیسم» و یا «علیرغم تلاشهای بورژوازی و امپریالیسم...»، می‌توان جایگاه هم بورژوازی و هم امپریالیسم را در تفکرات کومه‌له معلوم ساخت. خلاصه کلام اینکه کومه‌له به عمق واقعیت تحت سلطه بودن ایران پی نبرده است و امپریالیسم از نظر وی حداکثر به عنوان عاملی که در امور جامعه ما دخالت‌هایی دارد مطرح است.

۳. اگر کومه‌له قبلاً نقش رهبری کننده پرولتاریا و اهمیت تعیین کننده این نقش را در پیروزی انقلاب به رسمیت نمی‌شناخت، حال در برنامه‌ای که به عنوان برنامه حزب کمونیست ارائه داده است، ظاهراً به این نقش تأکید می‌ورزد. ولی از آنجا که قبول این امر هیچ گونه تغییری در رابطه با وظیفه و نقشی که کومه‌له در کنگره دوم برای پرولتاریای ایران در جریان انقلاب قائل شده ایجاد نمی‌کند تغییری در اصل مسأله نمی‌دهد و کماکان همان دید انحرافی بر کنگره سوم نیز حاکم می‌باشد. یعنی کومه‌له عملاً نقش رهبری کننده پرولتاریا در انقلاب را نمی‌شناسد، در برنامه حزب کمونیست (ص ۱۶) آمده است: «ما اعلام می‌کنیم که شرط لازم پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران تشکیل حزب کمونیست و تأمین رهبری پرولتاریا در صفوف جنبش انقلابی است...» در این جا نیز کومه‌له کما فی السابق و به سبک همه جریان‌ات مدافع «کار آرام سیاسی» هیچ خطی در رابطه با شرایط و چگونگی تشکیل حزب، آن اقدامات عملی که خود در این رابطه باید به آن دست بزنند را ترسیم نمی‌کند. و به این ترتیب با مشخص نکردن پروسه تشکیل حزب، حزبی که وظیفه تأمین هژمونی پرولتاریا را بعهده دارد، نشان می‌دهد که در عمل نیز هیچگونه کوشش واقعی برای تشکیل حزب نمی‌توانند انجام دهند.

انقلاب ضد امپریالیستی ایران به نقطه عطف تعیین کننده‌ای گام نهاده است، جریان و پیشرفت و تعمیق این مبارزه امور بسیاری را که تاکنون بطور کلی و در زمینه تئوریک برای روشنفکران انقلابی مطرح بود بصورت وظیفه مشخص و در عمل، مقابل آنها قرار داده است. برخورد جدی با این وظائف مشخص و سعی در حل آنها در پرتو تئوری انقلابی مستلزم کار فراوانی است که در عین حال هم در زمینه تئوری و هم در زمینه عملی جریان داشته باشد. در زمینه تئوریک مخصوصاً بین سازمان‌هایی که خود را متعلق به طبقه کارگر دانسته و به مارکسیسم - لنینیسم پای بند میدانند مبارزه ایدئولوژیک روشن حول مبرمترین مسائل جنبش و با قصد ایجاد وحدت عمل برای تقویت جبهه انقلاب و موفقیت نهایی آن در این مقطع اهمیت ویژه‌ای کسب کرده است. با توجه به همین ملاحظات است که ما سعی می‌کنیم به تحلیل کومه‌له از

شرایط کنونی ایران، وظایف مرحله‌ای انقلاب و برنامه حداقل و شیوه مبارزه پیشنهادی این سازمان برخورد کنیم. در این زمینه کار خود را از مطالعه قطعنامه کنگره دوم کومه‌له در فروردین ماه شروع می‌کنیم و در پرتو توضیحاتی که بعداً کومه‌له خود در مورد این قطعنامه منتشر کرده و قطعنامه‌های تکمیلی کنفرانس شهریور ماه و توضیحات مربوط به آنها بحث خود را ادامه می‌دهیم.

نخست به اصلی‌ترین مبحث که به نظر ما زمینه و پایه تمامی مباحث دیگر است می‌پردازیم: از نظر کومه‌له تضاد اصلی جامعه ما کدامست؟ انقلاب ما در چه مرحله‌ای قرار دارد؟ در این مرحله چه وظایفی در مقابل انقلاب است؟ این وظایف را چه طبقاتی و چه قشرهایی انجام می‌دهند؟

کومه‌له برنامه جدید کار خود را در مبارزه ایدئولوژیک با آن جریانی تنظیم می‌کند که خود آن را «بینش پوپولیستی» می‌نامد و از مطالعه مجموعه نوشتجات کومه‌له در این زمینه پیداست که منظور از بینش پوپولیستی همان «مشئ توده‌ای انقلابی» است که بهترین نماینده آن در ایران سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بود و خود کومه‌له نیز سرسختانه بدان پایبند بود تا جایی که یکی از شرایط پذیرفتن کادرهای جدید از طرف این سازمان اعتقاد به مشئ توده‌ای بوده است.

تا آن جا که به چریکهای فدائی خلق مربوط می‌شود در مبارزه ایدئولوژیک با سازمان پیکار هموقع نواقص این مشئ و خصلت دنباله رو و اکونومیستی و مشئ تسلیم طلبانه آن را نشان داده و افشا کرده‌ایم و خطراتی را که این جریان برای نهضت کمونیستی ما در برداشته برشمرده‌ایم. ما نشان داده‌ایم که چگونه در زیر لفاظی‌های مارکسیستی و تملق‌گویی بی‌اساس از «توده‌ها»، این مشئ سعی می‌کرد وظیفه پیشاهنگ را تا حد دنباله‌روی از جریان خود به خودی وقایع تقلیل داده و جنبش را در مقابل امپریالیسم و دشمنان طبقاتی‌اش خلع سلاح کند. لذا ما در این جا کاری به صحت و سقم انتقاداتی که کومه‌له به «مشئ توده‌ای» وارد می‌کند نداریم. موضع ما در این مورد از پیش روشن است ولی اگر پیکار و به دنبال آن کومه‌له زمانی با تکیه به همین «مشئ توده‌ای» به خط چریکها می‌تاختند، امروز ظاهراً کومه‌له سنگر تئوریک دیگری برای خود انتخاب کرده و از آنجا با حمله به «بینش پوپولیستی» ظاهراً می‌خواهد با یک تیر دو نشان بزند: هم «مشئ توده‌ای» و هم «مشئ چریکی» هر دو زائیده بینش پوپولیستی هستند.

اما این سنگر تئوریک جدید کومه‌له چیست؟ مقدمه قطعنامه‌های کنگره سوم، این سنگر جدید را به ما معرفی می‌کند: «در مرزبندی با بینش پوپولیستی پی برده‌ایم که شناخت جامعه را نبایستی از تحلیل طبقات آغاز کرد و بدینسان با متد متافیزیکی به میدان آمده، بلکه باید مطابق اسلوب مارکس از شناخت مناسبات تولیدی شروع نمود».^۱

این سنگر جدید همان «مناسبات تولیدی» است که از این پس بکرات در نوشتجات کومه‌له به چشم خواهد خورد بدون آنکه واقعاً مضمون آن روشن شود. از همین سنگر است که نخستین تیر بسوی پوپولیسم شلیک می‌شود: «پوپولیسم» از تحلیل طبقاتی آغاز میکند و این کار متد «متافیزیکی» نامیده می‌شود.

^۱ از قطعنامه‌های مصوب کنگره دوم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له)، نیمه اول فروردین ماه ۶۰. در دنباله همین مطلب بدرستی می‌افزاید که: «اما شناخت ما از مناسبات تولیدی ایران هنوز ناکافی می‌باشد، عاملی که خود مانع تحلیل همه جانبه دولت در ایران می‌گردد.» ما سعی خواهیم کرد که در این نوشته صحت این اعتراف صادقانه را نشان دهیم. ولی همین جا تذکر دهیم که کومه‌له خود این مطلب را فراموش می‌کند و در همه جا چنان برخورد میکند که گویی «مناسبات تولیدی» ایران را کاملاً می‌شناسد و دولت را نیز «همه جانبه» تحلیل کرده است.

حال به چه دلیل آغاز کردن از تحلیل طبقاتی متد متافیزیکی است، در هیچیک از نوشته‌های کومه‌له توضیحی در این زمینه وجود ندارد. ما همه جا خود کومه‌له را می‌بینیم که از طبقات و روابط آنها و نقش آنها سخن می‌گوید بدون آنکه قبلاً از مناسبات تولیدی تحلیلی بدست داده باشد.^۲ در این زمینه نمونه‌های بسیاری می‌توان ارائه کرد که کومه‌له خود به نقش طبقات اشاره می‌کند بدون آنکه به آن مناسبات تولیدی بپردازد که این طبقات براساس آن عمل می‌کنند. مثلاً در همین قطعنامه‌های کنگره دوم می‌خوانیم که: «به دلیل عدم آمادگی کافی پرولتاریا انقلاب حاضر نمی‌تواند یک انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی باشد، بلکه یک انقلاب دموکراتیک می‌باشد.» (ص ۹)

در این جا سخن از آمادگی مناسبات تولیدی و یا تأثیر این مناسبات تولیدی در «عدم آمادگی» پرولتاریا مطرح نمی‌شود و صرفاً «تحلیل» از خود پرولتاریا یعنی طبقه شروع می‌شود. ولی خطرناک‌ترین برخورد «طبقاتی» کومه‌له در رابطه با آن نظامی است که وی خود، آنرا «دموکراسی» می‌نامد. این «دموکراسی» از نظر کومه‌له خواه تحت نام «جمهوری دموکراتیک و یا بطور کلی به صورت حالت خاصی از تناسب نیروهای طبقاتی که در آن سرکوب دیکتاتوری طبقه بورژوا غیر ممکن بوده» (ص ۹) که بعداً معلوم می‌شود تحقق آن برنامه حداقل کومه‌له را تشکیل می‌دهد، اساساً حاصل نوعی «تناسب نیروی طبقات» است.^۳ و کومه‌له هیچگاه «مناسبات تولیدی» حاکم بر آن را روشن نمی‌کند. ما بعداً به این موضوع باز خواهیم گشت. در این جا قصدمان آن است که بگوئیم کومه‌له سنگر «مناسبات تولیدی» را می‌کند تا جلوی «مشی توده‌ای» و «مشی چریکی» و بطور کلی «بینش پوپولیستی» موضع بگیرد، ولی خیلی زود متوجه می‌شود که مرد جنگیدن در این سنگر نیست، آن را رها کرده و به کلی گویی درباره طبقات و طبیعت آنها و «تناسب نیرو» بین آنها می‌پردازد و ما بعداً خواهیم دید که هر جا کومه‌له به نحوی مناسبات تولیدی را بررسی کرده، بیش از پیش صحت تحلیل ما «چریکهای فدائی خلق» را از مناسبات تولیدی در ایران به اثبات می‌رساند.

باز گردیم به تضاد اصلی و ببینیم کومه‌له در این زمینه به ما چه می‌گوید. وی اظهار نظر در مورد تضاد اصلی را با انتقاد از گذشته «پوپولیستی» خود آغاز می‌کند: انحرافات ایدئولوژیک اصلی در سازمان ما تاکنون عبارت بوده‌اند از: «... مقدم کردن منافع خلق بر منافع پرولتاریا تحت عنوان اینکه تضاد خلق و امپریالیسم <عمده> می‌باشد (ص ۶) و سپس خود اعلام می‌کند که ایران یک جامعه سرمایه‌داری است. نیروی کار وسیعاً به کالا تبدیل شده و بهره‌کشی از آن شکل اصلی استثمار را تشکیل می‌دهد و هر چند به علت توسعه غیرکافی مناسبات سرمایه‌داری، آشکالی از تولید ماقبل سرمایه‌داری (تولید کوچک) در ایران وجود دارد که زیر سلطه مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد، تضاد اصلی جامعه تضاد کار و سرمایه است.» (ص ۸)

اگر می‌شد کار را به همین جا ختم کرد مسأله «تضاد عمده و تضاد اصلی» و هر بحث دیگری در

^۲ در مورد روابط تولیدی در روستاهای ایران، استثنائاً نزد کومه‌له تحلیل‌هایی می‌بینیم که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد ولی مخصوصاً در مورد «مناسبات تولیدی» در کل جامعه و در زمینه صنعت که مستقیماً به موقعیت پرولتاریا و بورژوازی وابسته به امپریالیسم یا به قول کومه‌له «سرمایه انحصاری» مربوط می‌شود، تحلیل ارائه نمی‌شود.

^۳ کومه‌له حتی به پایان رسیدن «انقلاب دموکراتیک» را نیز نه از تحلیل «مناسبات تولیدی» بلکه از روی آمادگی عملی پرولتاریا استنتاج می‌کند: «انقلاب دموکراتیک هنگامی به پیروزی رسیده است که پرولتاریا بتواند گام بعدی یعنی برنامه حداکثر خود را آغاز نماید.» (ص ۱۰)

این زمینه منتفی بود ولی مسئله تحت سلطگی موضوع را دشوار می‌کند و کومه‌له ناگزیر است به این امر «البته با زبانی که <مرزبندی لازم> را با «بینش پوپولیستی» نشان دهد اعتراف کند: «در عین حال ایران یک کشور سرمایه‌داری تحت سلطه و حوزه تولید فوق سود امپریالیستی و استثمار وحشیانه پرولتاریاست که در آن برخلاف کشورهای امپریالیستی متروپل، سرمایه انحصاری کار ارزان با شرایط مناسب را در اختیار دارد.» (ص ۸)

ظاهراً این تحت سلطگی هیچ تأثیری در تضاد اصلی جامعه وارد نمی‌کند و بحث «تضاد عمده» را نیز کومه‌له به طور کلی به کناری می‌گذارد. حال ببینیم که آیا کومه‌له به تحلیل «مناسبات تولیدی» خود پایبند می‌ماند و حل این تضاد اصلی را به سوسیالیسم احاله می‌کند؟ یعنی مرحله انقلاب را در ایران سوسیالیستی می‌شناسد یا نه؟ وی به این سوال جواب روشنی نمی‌دهد ولی در این زمینه مطالب روشن کم نمی‌گوید. مثلاً به روشنی می‌گوید: «دمکراسی... که در آن سرکوب و دیکتاتوری طبقه بورژوازی غیر ممکن بوده و مبارزه طبقاتی پرولتاریا به آزادانه‌ترین و وسیع‌ترین شکل بتواند بسط و تکامل یابد، شرط ضروری گذار به سوسیالیسم بوده و تحقق آن برنامه حداقل پرولتاریای ایران را از لحاظ سیاسی تشکیل می‌دهد.» (ص ۹) ولی مضمون اقتصادی این برنامه حداقل چیست؟ اگر می‌خواستیم با زبان «پوپولیستی» حرف بزنیم، لابد می‌گفتیم: قطع سلطه اقتصادی و استثمار امپریالیسم، ولی کومه‌له با زبان جدید خود همین مطلب را به این صورت می‌گوید: «مضمون اقتصادی عمده برنامه حداقل پرولتاریا را از بین بردن شرایط تولید فوق سود^۴ امپریالیستی تشکیل می‌دهد.»

در چنین حالتی ما، به قول کومه‌له «پوپولیستها»، چرا حتی [به راحتی] می‌گوییم: «کشور ما در مرحله انقلاب ضدامپریالیستی قرار دارد، و کومه‌له با زبان جدید خود کم و بیش آن را به این صورت بیان می‌کند. در این مفهوم برنامه حداقل پرولتاریا ماهیتاً برنامه‌ای ضدامپریالیستی است.» (ص ۱۰) و باز ما به قول کومه‌له «پوپولیستها» می‌گوییم: شرط پیروزی این انقلاب ضدامپریالیستی آنست که پرولتاریا بتواند با تأمین هژمونی، سایر طبقات و قشرهای خلق^۵ را در مبارزه متحد کند. کومه‌له هم ظاهراً همین حقیقت را به این صورت بیان می‌کند: «پرولتاریای آگاه با صف مستقل خود در انقلاب دمکراتیک شرکت می‌کند.» (ص ۹) و «پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک تنها نیست بلکه می‌کوشد اقشاری از خرده‌بورژوازی شهر و روستا را تا جائیکه در جهت دمکراسی و برعلیه دیکتاتوری بورژوازی مبارزه می‌کنند، ضمن مبارزه با ناپیگیری، آنان را به سوی خود جلب نماید.» (ص ۱۰) بسیار خوب، اگر وارد این بحث نشویم که این قشرهای غیر پرولتاریا تا چه حد در دمکراتیسم خود پیگیرند، ظاهراً در این مرحله از

^۴ آیا از بین بردن «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» به معنای از بین بردن آن «مناسبات تولیدی» ای نیست که در یک جانب آن سرمایه امپریالیستی و در جانب دیگر آن کشور تحت سلطه و یا لاقط پرولتاریای این کشور قرار دارد؟ مثلاً میتوان «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» را از بین برد، ولی «شرایط تولید سود امپریالیستی» را بر جای گذاشت؟
^۵ ما مجموعه این طبقات را در این مرحله «خلق» می‌نامیم. این بدان معنا نیست که هویت طبقاتی جداگانه آن‌ها را نمی‌شناسیم. ما همواره بر این امر تأکید می‌کنیم که این اتحاد موقتی است، فقط ویژه مرحله مبارزه ضدامپریالیستی و دمکراتیک است، ولی آنها که همواره می‌خواهند صف‌ها را مخلوط کنند ما را متهم می‌کنند که با بکار بردن کلمه خلق گویا صف‌ها را مخلوط می‌کنیم، اینجا می‌بینیم که کومه‌له نیز طبقات و اقشاری را که در این مرحله خلق را می‌سازند، کم و بیش، می‌شمارد بدون آنکه این کلمه را بکار برد.

«انقلاب ضد امپریالیستی»، کومه‌له هم همان نیروهایی را در میدان می‌بیند که ما به قول او «پوپولیستها» می‌بینیم. با این تفاوت که در حرف زدنش به ما گوشه می‌زند و «صف مستقل پرولتاریا» را به رخ ما می‌کشد و ما هم برای هزارمین بار اعلام می‌کنیم که مخالف این «صف مستقل پرولتاریا» نیستیم و قسم می‌خوریم که کسانی که مدعی هستند که ما به «صف مستقل پرولتاریا» معتقد نیستیم تهمت می‌زنند. سایر «پوپولیستها» هم تا آنجا که ما می‌دانیم این صف را انکار نکرده‌اند. یک دفاع غیابی از همین پیکار بکنیم که خودش از قهرمانان هواداری از «صف مستقل پرولتاریا» بود. پس اگر این اختلاف را هم کنار بگذاریم و بپذیریم که ما نیز معتقدیم که پرولتاریا باید بر ناپیگیری‌های سایر اقشار فائق آید دیگر در زمینه مرحله انقلاب و نیروهای آن چندان اختلافی با کومه‌له نداریم. فقط یک بحث تئوریک می‌ماند که باید با کومه‌له حل کنیم و آن این است که اگر تضاد اصلی جامعه کار و سرمایه است و حل آن به انقلاب سوسیالیستی احاله می‌شود، در حالیکه شرط ضروری «گذار به سوسیالیسم» همان «انقلاب دمکراتیک» است، در این مرحله نخست، کدام تضاد است که پرولتاریا و سایر قشرها (ما کلمه خلق را فعلاً در این جا بکار نمی‌بریم) را در این مبارزه متحد می‌کند؟ و حل تضاد اصلی منوط به حل آن است؟ این است آن مسئله تئوریکی که کومه‌له آن را نادیده می‌گیرد و تمام مشکلات بعدی وی در این مرحله از آن تأمین می‌شود. ولی زیاد روی شباهتها تکیه نکنیم. اندکی درنگ لازم است تا ببینیم آیا نظر ما و کومه‌له در زمینه نیروها و صف بندی‌های طبقاتی در این مرحله یکی است؟ ما شباهتها را نشان دادیم ولی یک اختلاف بزرگ را تذکر ندادیم، ما به قول کومه‌له «اپورتونیستها» در این مرحله انقلاب «ضد امپریالیستی» نیز «شرط پیروزی» را تأمین هژمونی و رهبری پرولتاریا می‌دانیم، در حالیکه کومه‌له فقط از «شرکت پرولتاریا با صف مستقل» و «جلب» عناصر دیگر به سوی خود صحبت می‌کند. تفاوت چندان کوچکی نیست. قهرمانان شناخت پرولتاریا و صف مستقل وی، در این زمینه از «پوپولیستها»، که همواره گویا صف پرولتاریا را با بقیه صفها مخلوط می‌کنند، عقب افتادگی عجیبی دارند.

این در زمینه سیاسی، ولی ببینیم اختلاف دیگری در بین نیست؟ از نظر کومه‌له، هدف اقتصادی مبارزه در این مرحله «از بین بردن شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» است، ولی ما و سایر بقول کومه‌له «اپورتونیستها» معتقدیم در این مرحله باید شرایط تولید امپریالیستی را از بین برد. در نتیجه آن «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» خود بخود از بین خواهد رفت و مادام که شرایط تولید امپریالیستی برجا باشد مسلماً «فوق سود امپریالیستی» هم کم و زیاد تولید خواهد شد یعنی ما با علت درافتاده‌ایم و کومه‌له با معلول. ممکن است کومه‌له بگوید منظور من هم همین است و می‌خواهیم برای از بین بردن «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» شرایط تولید امپریالیستی را از بین ببریم. ما می‌گوییم اگر چنین است دیگر بحثی نیست، فقط از این پس لقمه را دور سرتان نچرخانید. ولی از نظر کومه‌له این از بین بردن «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» یک نقش دیگر هم دارد. از نظر کومه‌له همین امر «مضمون اقتصادی عمده برنامه حداقل پرولتاریا» و «زیربنای اقتصادی دمکراسی در ایران» را تشکیل می‌دهد. ما می‌گوئیم پس مرحله دمکراتیک و برنامه حداقل فقط جنبه نفی دارد. ما در شرایط دمکراتیک مطابق نظر کومه‌له «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» را از بین می‌بریم، ولی چه چیز به جای آن می‌گذاریم؟ در برنامه‌های کومه‌له سخنی در این مورد نیست و چنین به نظر می‌رسد که از نظر کومه‌له شرایط «تولید فوق سود امپریالیستی» همراه مجموعه‌ای از شرایط دیگر در جامعه ما وجود دارد و کافی است که ما این

غده سرطانی را از جسم خارج کنیم تا سایر قسمت‌ها به آسانی بتواند زیر بنای اقتصادی جامعه دموکراتیک را تشکیل دهند. یعنی در هر مرحله «انقلاب دموکراتیک» از نظر کومه‌له فقط رفرم ساده‌ای در شرایط تولید لازم است و کومه‌له اندکی مبالغه‌گویی کرده که این رفرم را یک انقلاب نامیده است و خود نیز تا آنجایی که لاقلاً به این مرحله مربوط می‌شود، چیزی بیشتر از یک رفرمیست نیست و جمله پردازی‌های انقلابی او را نباید جدی گرفت. همه آنچه او می‌خواهد رفرم‌هایی است که فهرست دقیق آنها را شاید بتوانید در «پیشروترین سطح ادراکات برنامه‌ای»^۶ اتحاد مبارزان کمونیست بیابید.

ولی ما به قول کومه‌له «اپورتونیست‌ها» معتقدیم که هیچ رفرمی امکان‌پذیر نیست و یا باید مناسبات تولید را دگرگون کرد یعنی دست به انقلاب زد و یا با «دیکتاتوری و قهر و ارتجاع» (ص ۸) ساخت. کسی که «دموکراسی انقلابی» می‌خواهد باید طرحی برای دگرگون کردن کل نظام موجود داشته باشد. نباید در این مرحله رفرمیست باشیم و انقلابیگری خود را به مرحله بعدی یعنی به مرحله سوسیالیسم حواله کنیم. نباید سیاست تشکل پرولتاریا و هژمونی او را در این مرحله نفی کنیم و آن را به مرحله سوسیالیستی احاله نماییم. اگر چنین کردیم و پرولتاریا حتی اگر با «صف مستقل» خود ولی بدون تأمین رهبری و هژمونی خود وارد انقلاب شود این انقلاب به پیروزی نخواهد رسید و پرولتاریا بار دیگر (و این بار با صف مستقلش) به وسیله‌ای برای تصفیه حساب‌های درون طبقه حاکم تبدیل خواهد شد. کسانی که مدام از «کار تشکیلاتی» میان پرولتاریا دم می‌زدند و همه را به انجام آن توصیه می‌کردند و به «مشی چریکی» که گویا در انجام آن کارشکنی می‌کرده لعنت می‌فرستادند، ظاهراً اکنون شکیبایی خود را از دست داده‌اند و «تأمین هژمونی پرولتاریا» را در انقلاب از مسئله تشکل او جدا کرده‌اند و یک وظیفه را امروز در مقابل خود نهاده‌اند: «تشکیل صف مستقل»، و وظیفه دیگر یعنی «تأمین هژمونی» را به برقراری دموکراسی احاله کرده‌اند. خیلی خوب است هر چیز به نوبه خود، ولی آیا پرولتاریا جز در جریان همین انقلاب تشکل می‌یابد و معنای عینی تشکیل صف مستقل پرولتاریا جز تأمین هژمونی وی در انقلاب است؟ اگر پرولتاریا به خواستهای طبقات دیگر سر فرود آورد، آیا می‌توان گفت که صف مستقل خود را داراست؟ و اگر با برنامه ویژه خود وارد گود شود و آن را به کرسی نشاند آیا جز آنست که هژمونی خود را تأمین کرده است؟ چه کسانی هستند که یک بحث را به دو بحث تجزیه می‌کنند تا کار خودشان را آسان کرده باشند؟ بگذارید همه آنچه را که کومه‌له می‌خواهد بروشنی بیان کنیم: پرولتاریا در این مرحله از لحاظ سیاسی دنباله‌رو طبقات دیگر است (البته با صف مستقل خود). «دموکراسی انقلابی» با هژمونی پرولتاریا اجرا نمی‌شود بلکه به چیزی شبیه «حالت خاصی از تناسب نیروهای طبقاتی که در آن سرکوب و دیکتاتوری طبقه بورژوازی غیر

^۶ «اتحاد مبارزان کمونیست» که با این طمطراق از برنامه خود سخن می‌گوید در این مسئله اساسی که چگونه میتوان بدون تغییر بنیادی «مناسبات تولیدی» کنونی شرایط تحقق این برنامه را فراهم کرد، ساکت است. ظاهراً این سازمان لزومی به «تغییر بنیادی» «مناسبات تولیدی» نمی‌بیند. جالب است که این سازمان به این جمله لنین استناد میکند که «برنامه»، «تصویر روشنی از هدف نهایی، شناخت صحیح از راه رسیدن به آن هدف و مفهوم دقیقی از شرایط واقعی آن نقطه یا وظایف فوری جنبش» است و برنامه خود را با عبارت «پیشروترین ادراکات برنامه‌ای» می‌ستاید. بدون آنکه در نظر آورد در این «پیشروترین سطح ادراکات برنامه‌ای» هیچ صحبتی از «راه رسیدن به آن هدف» نمی‌شود چه رسد به «شناخت صحیح» مورد نظر لنین از این راه (رجوع کنید به «برنامه اتحاد مبارزان کمونیست» فروردین ۶۰ ص ۲۱ و ۲۳)

ممکن بوده» بستگی دارد. (ص ۹) ملاحظه کنید بورژوازی سرنگون نشده،^۷ فقط حالت خاصی از تناسب قوای طبقاتی وی را از اعمال دیکتاتوری باز داشته است ولی ما قبلاً دیده بودیم که کومه‌له به ما می‌گوید: «روبنای سیاسی متناسب با زیربنای اقتصادی ایران دیکتاتوری و قهر و ارتجاع» است (ص ۸) و اکنون می‌بینیم که کلمات «تناسب» و «ایران» بی‌جهت در این جمله بندی جای نگرفته‌اند. این جمله را نباید با نظر ما به قول کومه‌له «پوپولیست‌ها» اشتباه کرد که می‌گوئیم: روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم ناگزیر خشن‌ترین دیکتاتوری هاست.^۸ نه، این دو مطلب یکی نیستند. در این جا صحبت از روبنای متناسب است و می‌توان شرایطی را فرض کرد که در آن «بورژوازی» تحت فشار طبقات دیگر قادر به «سرکوب» نباشد. در آن صورت بورژوازی ناگزیر است با این شکل «نا متناسب» و «نا مطلوب» بسازد. همان طور که گویا مدتهاست با شکل نامتناسب دیگری از آن ساخته است و کومه‌له به ما می‌آموزد که: «به عبارت دیگر طبقه بورژوازی ایران تنها وقتی می‌تواند چرخهای اقتصاد سرمایه‌داری ایران را در گردش «طبیعی» خود به حرکت درآورد و یک دوره دیگر بر مبنای شرایط امپریالیستی تولید به انباشت سرمایه بپردازد - آن هم در شرایطی که بحران اقتصادی و سیاسی عمیقی که جامعه را در خود فرو برده است - که دولتی «متناسب» سرکار آورد، دولتی از نمایندگان مستقیم و تمام عیار سرمایه انحصاری که با تکیه بر ارتش، بمثابه ارگان سرکوب امروزی بورژوازی، دشمنان طبقاتی خود را سرکوب کرده و بزانو در آورد و ناراضیان درون طبقه را نیز به ضرورت چنین اقداماتی متقاعد و یا خنثی کند.^۹» (ص ۶ پیشرو ۳)

پس «انقلاب دمکراتیک» لازم نیست، کافی است «تناسب نیروهای طبقاتی» به صورتی درآید که دیکتاتوری بورژوازی غیر ممکن شود. این همه آن چیزی است که کومه‌له در این مرحله از لحاظ سیاسی می‌خواهد. «انقلاب دمکراتیک» لازم نیست، کافی است «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» را از بین ببریم. این همه آن چیزی است که در زمینه اقتصادی کومه‌له در این مرحله خواهان آن است. او فقط کلمات را بد انتخاب می‌کند و به این رفرمهایی که در زمینه سیاست و اقتصاد می‌خواهد، نام انقلاب می‌دهد، شاید هم با آنکه بارها ما را به خرده‌بورژوا بودن متهم کرده با دید تنگ نظرانه خرده‌بورژوازی این رفرمها

^۷ با توجه به تمام نوشتجات کومه‌له، منظور از بورژوازی در اینجا همان «سرمایه انحصاری» و یا سرمایه امپریالیستی است. ^۸ البته در پیشرو شماره ۲، ۱۰ مرداد ۶۰، ص ۲۴ می‌خوانیم «دیکتاتوری بورژوازی در عیان‌ترین، ارتجاعی‌ترین و وحشیانه‌ترین اشکال در کشورهای تحت سلطه، خواه در این کشورها روابط فئودالی از بین رفته باشد یا هنوز به حیات خود ادامه دهد و خواه حکومت آنها از لحاظ سیاسی به یکی از دولتهای مترویل مستقیماً وابسته باشد یا نه - لازمه حفظ و گسترش منافع سرمایه انحصاری و حفظ نظام سرمایه‌داری در این کشورهاست.» (تأکید از ماست) ولی ظاهراً این‌گونه سخنان را نباید جدی گرفت. «تناسب قوای طبقات» میتواند مانع اعمال این دیکتاتوری شود.

^۹ کومه‌له برای نامطلوب بودن رژیم جمهوری اسلامی برای سرمایه انحصاری دلائل دیگری هم دارد که فعلاً به آنها نمی‌پردازیم ولی در تبلیغات اخیر خود مخصوصاً روی این تکیه میکند که چون این رژیم نتوانسته توده‌ها را سرکوب کند، رژیم مطلوب‌تری لازم است. کومه‌له در نظر نمی‌گیرد که این رژیم همه آنچه که امپریالیزم برای سرکوب در اختیار دارد، با تمام نیرو، بکار انداخته ولی این جنبش خلق است که امکان سرکوبی سهل و آسان را به وی نمیدهد. کومه‌له مرتباً به خواننده خود چنین القا میکند که گویا امپریالیزم می‌تواند آن چنان رژیمی را سر کار آورد که به مجرد ورود به صحنه نظم دلخواه سرمایه را برقرار نماید. با این تصور، کومه‌له همراه بسیاری از سازمانهای دیگر لبه تبلیغات خود را بر ضد این رژیم کند میکند. بسیاری از سازمانها که تا دیروز با خرده‌بورژوازی دانستن پایگاه طبقاتی این رژیم آن را در نزد توده‌ها به نوعی تطهیر میکردند، امروز هم که دیگر آن حرفها شنوندهای ندارد، با عنوان کردن اینکه گویا این رژیم با روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته تطبیق نمیکند، اجازه نمی‌دهند توده‌ها دقیقاً ماهیت دشمن خود را بشناسند. ما بعداً به این موضوع باز خواهیم گشت.

را انقلاب می‌بیند، ولی ما فقط یک چیز می‌توانیم به او بگوئیم که رفم غیر ممکن است و به همین دلیل «انقلاب دمکراتیک» مورد علاقه او غیر ممکن است. بگذارید همه آنچه را که تا این جا گفته‌ایم در رابطه با برخورد کومه‌له با مسئله ارضی و نقش دهقانان روشنتر ملا حظه کنیم.

از نظر ما به قول کومه‌له «اپورتونیستها» که معتقدیم در انقلاب دمکراتیک نوین باید شرایط تولید سرمایه‌داری امپریالیستی را بطور کلی از بین برد و تولید ملی را سازماندهی کرد، مسئله ارضی و مسئله دهقانی و بطور کلی بخش کشاورزی اهمیت خاصی دارد، زیرا در این زمینه ما نه تنها با نزدیکترین متحدین خود در مبارزه مرحله‌ای خود برخورد می‌کنیم، بلکه همچنین آن عرصه‌ای را می‌یابیم که در آن باید وسیله اعمال «سرکوب» بورژوازی امپریالیستی و مهمترین شرط «تولید فوق سود امپریالیستی» یعنی ارتش امپریالیستی را در هم بشکنیم و در عین حال براساس همین کشاورزی است که ناگزیر پس از مصادره سرمایه‌های امپریالیستی، لااقل در آغاز، ناگزیر اقتصاد ملی به طور عمده از طریق گسترش تولید کشاورزی اساس خود را تحکیم می‌بخشد، ما می‌دانیم که در مدت انجام یک «انقلاب دمکراتیک» واقعی بسیاری از صنایع کنونی امکان باز تولید خود را از دست می‌دهند و رجوع به کشاورزی و تولید خرده پا در صنایع امری گریزناپذیر است که تجربه تمام خلقهای از بند رسته نیز آن را تأیید می‌کند. ما برخلاف آنچه که کومه‌له و «اتحاد مبارزان کمونیست» و ائود می‌کنند نه به آن دلیل که اسیر «اتوپی‌ها و آرزوهای دهقان خرده‌پا و برخورد خرده‌بورژوازی به مناسبات سرمایه‌داری» هستیم (پیشرو ۱ ص ۶ اول تیرماه ۶۰)، بلکه جهت از بین بردن «شرایط تولید فوق سود امپریالیستی» دست به این کار می‌زنیم و با نقل قولهایی از لنین هم نمی‌توان ما را مرعوب کرد. ما خود دیدیم که لنین برای آنکه جامعه شوروی را که پس از انقلاب اکتبر در محاصره امپریالیستها و در شرایط بحران شدید قرار داشت به سوی سوسیالیسم رهبری کند با پیشنهاد «طرح نوین اقتصادی»، در عمل به پیدایش بخش بزرگی از خرده‌بورژوازی و بورژوازی تجاری تن در داد و هیچکس این کار او را بدلیل اتوپی‌های خرده‌بورژوازی او ندانست. تولید جامعه را نمی‌توان مطابق میل افراد سازماندهی کرد بلکه باید با توجه به شرایط عینی و آمادگی‌های مادی در این مورد اقدام نمود. اما بینیم کومه‌له در مورد این، به نظر ما مهمترین مسئله انقلاب، در «برنامه ارضی» خود چه می‌گوید: «مسئله ارضی به مفهوم برچیدن قید و بندهای فئودالی بر سر راه رشد سرمایه‌داری، از میان رفتن اقتصاد طبیعی و جایگزین شدن اقتصاد کالایی به جای آن و آزاد شدن و کالا شدن نیروی کار حل شده و در این معنا مسئله ارضی دیگر مضمون اقتصادی انقلاب دمکراتیک را تشکیل نمی‌دهد» (قطعه‌نامه‌های مصوب کنگره دوم، ص ۱۱). و معنای این سخن آن است که انقلاب در این مرحله نه چیزی دارد که به دهقانان بدهد و در نتیجه نه توقعی از آنها دارد، برای انبوه مردمی که در روستاها زندگی می‌کنند و چشم به زمین دوخته‌اند کومه‌له فقط این موعظه را دارد که: «زمینه مادی خواست زمین در میان کارگران و دهقانان فقیر^{۱۰} در بحران سرمایه‌داری ایران» (همانجا، ص ۱۱) است، و با این تشخیص درد لابد باید به رفع این بحران پرداخت نه آنکه با دادن زمین به اینها آنها را به خرده‌بورژوا تبدیل کرد و با این کار طبق نظر تحلیل گران «مناسبات

^{۱۰} کومه‌له در این قطعه‌نامه به نحو زیرکانه‌ای با قرار دادن کارگران و دهقانان فقیر در مرکز مسأله، خواسته است از احساسات کارگر دوستی خوانندگان خود بهره برداری کند. مسأله دهقانان در کلیت خود فقط به کارگران و دهقانان فقیر ختم نمی‌شود و کومه‌له در این برنامه خود چیزی از دیگران نمی‌گوید.

تولیدی» و یا دقیقتر بگوئیم هواداران «تئوری نیروهای مولده» یک قدم به عقب گذاشت. خلاصه اینهایی که زمین می‌خواهند کسانی هستند که در اثر بحران سرمایه‌داری از کار بیکار شده‌اند و حکم نهایی در مورد آنها این است که «محتوای اقتصادی این خواست از لحاظ مبارزه طبقاتی پرولتاریا هیچ چیز متری در بر ندارد و بر پرولتاریای آگاه نیست که انرژی و هم خود را صرف خرده‌بورژوا کردن کارگران روستا سازد». (ص ۱۲ قطعنامه کنگره دوم)

اگر برنامه تقسیم زمین یا عامتر از آن مصادره زمین‌ها و قرار دادن آن در اختیار جمعیت روستایی برای تولید، امری است که خرده‌بورژوازی را خوش می‌آید، برنامه ارضی کومه‌له فعلاً می‌تواند به طور کامل مورد حمایت مالکین و فئودالها باشد.

کومه‌له در پیشرو شماره ۱، تیرماه ۶۰ (مقاله از کنگره اول تا کنگره دوم) سعی می‌کند با نقل مباحث لنین در مورد نارودنیکها نشان دهد که درک نارودنیکها در تقسیم اراضی و ایجاد خرده‌بورژوازی روستایی درکی ارتجاعی است که با طبیعت تکامل سرمایه‌داری تطبیق نمی‌کند، ولی کومه‌له دو چیز را فراموش می‌کند، یکی آن که اساس مخالفت لنین با نارودنیکها پیرامون تقسیم زمین در روستا نیست. لنین خود در این مورد در برنامه سوسیال دموکراسی، اعلام می‌کند که این مسئله را آگاهانه مفتوح گذاشته و بسته به شرایط در این مورد باید تصمیم گرفت، یعنی نه از تقسیم زمین و نه از رد آن، از هیچیک جانبداری نکرده و آن را به شرایط مشخص احاله می‌کند. اساس مخالفت لنین با نارودنیکها از برداشت آنها از تولید خرده پا در روستاست. نارودنیکها این نوع تولید را سوسیالیستی جلوه میدادند و آن را موجب ایجاد برابری می‌دانستند، در حالیکه لنین نشان می‌داد که این تولید خرده‌بورژوایی نطفه شکل اولیه و احياناً عقب مانده سرمایه‌داری است و همه نابرابری‌ها و نابسامانی‌های این رژیم را با خود خواهد داشت. مطلب دیگر آن است که همین لنین در همان دوران با دسته دیگری هم به مناظره مشغول بود که تصادفاً نه کومه‌له و نه اتحاد مبارزان کمونیست، از آنها یاد نمی‌کنند. لنین به مارکسیستهای علنی روسیه که با اتکاء به همین گونه برداشتها از مارکسیسم استدلال می‌کردند که از نظر مارکس تولید سرمایه‌داری نسبت به تولید فئودالی گامی به پیش است و چنین موعظه می‌کردند که گویا کمونیستها باید در مبارزه بین بورژوازی و فئودالیسم در روسیه به حمایت از بورژوازی برخیزند و به او کمک کنند تا هرچه بیشتر برایشان پرولتاریا تولید کند و زمینه انقلاب سوسیالیستی را فراهم نماید، او به این کسانی که به نام مارکسیسم دکان باز کرده بودند و سرمایه‌داری می‌فروختند، می‌خندید و می‌چشان را در نزد کارگران باز می‌کرد و ثابت می‌نمود که چرا روسیه تزاری به اینها اجازه نشر علنی عقایدشان را می‌دهد. امروز کومه‌له مواظب است که مبادا پرولتاریا یا دهقانان تهیدست به خرده‌بورژوا تبدیل شوند تا گامی که به جلو برداشته شده مبادا خنثی شود. آیا این همان نظر نیست؟ نتیجه این سیاست آن می‌شود که زمینهای فئودالها و بورژوا - ملاکها دست نخورده باقی می‌ماند و انقلابیون کمونیست در روستاها به جای آنکه روستائیان را به مصادره زمینها و اداره تولید به دست خود تشویق کنند، آنها را به مبارزه در راه دموکراسی‌هایی فرا می‌خوانند که ظاهراً مسئله آنها یعنی مسئله ارضی مضمون اقتصادی آن را تشکیل نمی‌دهد. این روستائیان باید برای «دموکراسی خالص» مبارزه کنند. راستی اگر چنین است، کومه‌له در مناطق روستایی کردستان چه می‌کند؟ چرا صریحاً به این روستائیان نمی‌گوید ما برای شما هیچ برنامه‌ای نداریم و اگر در قطعنامه‌های کنفرانس شهریور اعلام می‌کند که: از مبارزات و خواستهای انقلابی دموکراتیک زحمتکشان روستا و منجمله از مصادره انقلابی اراضی به وسیله

آنها و اداره امور این اراضی توسط شوراهای دموکراتیک زحمتکشان پشتیبانی می‌کنیم» (ضمیمه ۴، پیشرو ۲، ص ۹)، این نظر منعکس‌کننده سیاستی سنجیده مبتنی بر نیازهای مرحله کنونی نیست بلکه بیشتر بدان جهت است که گمان می‌رفت «قیام» نزدیک است و توده‌های روستایی خود به این کار دست خواهند زد و ما هم به دنبال آنها به «پشتیبانی» مشغول می‌شویم. بطوریکه کومه‌له باید به دهقانان می‌گفت که این‌گونه سیاستها نه زائیده برنامه انقلابی ما بلکه نتیجه سیاست دنباله‌روی ما از جریان حوادث است. ما دیگر در این جا وارد این بحث نمی‌شویم که حتی این مطالب قطعنامه ارضی کنفرانس شهریور ماه در زمینه مشخص عملی چه نواقصی دارد.

همین درک از مسئله دهقانی، درک کومه‌له را از مسئله خود مختاری که در مرحله کنونی عمیقاً با مسئله دهقانی آمیخته است محدود و سطحی می‌کند. او وقتی نیروهای شرکت‌کننده در جنبش مقاومت خلق کرد را می‌شمارد از «طبقات مختلف خواهان دموکراسی» (ص ۱۵) نام می‌برد و آنها را به این ترتیب برمی‌شمارد: «کارگران شهر و روستا نیمه پرولتاریا و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری و (حتی طبقات مرفه) ^{۱۱} هر یک به نحوی از ستم و سرکوب دیکتاتوری بی‌حد و حصر و بی‌بند و باری دولتی لطمه دیده و با این استبداد و ستم با انحاء مختلف مخالفت می‌کنند» (قطعنامه‌های کنگره دوم - ص ۱۵). انگیزه دهقانان کرد در این جنبش چیست؟ آیا او برای بهبود وضع مادی زندگی خود به مبارزه برخاسته؟ یا صرفاً آرمانهای دموکراتیک انگیزه اوست؟ دهقان در زندگی روزمره خود چه می‌خواهد که «دیکتاتوری بی‌بند و بار» مانع او می‌شود. این دیکتاتوری بی‌بند و بار آیا از دهقان چه می‌خواهد که دست از سر او برمی‌دارد؟ آیا نفع مادی در این کار دارد یا صرفاً به دلیل انگیزه سادیستی به ظلم و تعدی دست می‌زند. اگر دلایل مادی این مبارزه را دریابیم در عین حال به یک مسئله دیگر هم رسیده‌ایم و آن اینکه این دلایل انگیزه‌های مادی حرکت دموکراتیک دهقانان شده در عین حال و بطور ناگزیر «مضمون مادی و اقتصادی» مرحله دموکراتیک را نیز تشکیل می‌دهند مگر آنکه نخواهیم کنجکاو کنیم و بخواهیم با عبارت کلی «طبقات مختلف خواهان دموکراسی» سرو ته قضیه را هم بیاوریم. ولی نتیجه این سروهم بندی آن می‌شود که جنبش خود مختاری خلق کرد از اساس مادی خود یعنی تغییر «مناسبات تولیدی» مخصوصاً در روستا محروم شود. دیگر ما در این جا به این بحث وارد نمی‌شویم که این تغییر در مناسبات در شرایط کنونی به چه صورتی باید عمل گردد و چه وظایفی مثلاً هم اکنون کومه‌له در مناطق زیر نفوذ خود دارد که به آنها بی‌اعتنا است. ولی ما به قول کومه‌له «پوپولیستها» می‌گوئیم حق تعیین سرنوشت، اصلی است که در آن هیچ تردیدی وجود ندارد و با حرکت از همین اصل برای کردستان خودمختاری خواهانیم و «مضمون اقتصادی» این خودمختاری را ایجاد روابط تولید دموکراتیک نوین در شهر و روستا می‌دانیم. اندکی بحث خود را جمع بندی کنیم. اگر تضاد

^{۱۱} صرفنظر از عبارت مبهم «طبقات مرفه» در این مورد، کردستان چه خصوصیتی نسبت به جاهای دیگر ایران دارد. آیا در همه جا این «ستم و سرکوب و دیکتاتوری بی‌حد و حصر و بی‌بند و بار دولتی» موجود نیست؟ آیا درست به همین دلایل نمی‌توان تصور کرد که در سراسر ایران تمامی طبقاتی که در اینجا نام برده شده است، ممکن است برای «دموکراسی» مبارزه کنند و اگر چنین باشد آیا این همان جبهه واحد از طبقات گوناگون نیست که ما به قول شما پوپولیستها می‌گوییم؟ فقط ما در همین جا متوقف نمی‌شویم و کلمه دموکراسی را به طور کلی به کار نمی‌بریم و محتوی و مضمون اقتصادی و سیاسی آن را برای هر یک از طبقات جداگانه توضیح می‌دهیم. مثلاً می‌گوییم برای دهقانان و کارگران رهایی از استثمار مضاعف امپریالیستی و آزادی تشکل سیاسی و اقتصادی و مثلاً برای وکلای دادگستری آزادی در سخنوری را به ارمغان می‌آوریم.

اصلی، کار و سرمایه است و حلّ این تضادّ به انقلاب سوسیالیستی موقوف است و هیچ گرهگاه دیگری در این میانه نیست چرا مرحله انقلاب «دمکراتیک» است و سوسیالیستی نیست؟ اگر در انقلاب دمکراتیک، بورژوازی هنوز در حاکمیت است آیا این همان «بورژوازی انحصاری و امپریالیستی» است و یا بورژوازی دیگری،^{۱۲} در این «دمکراسی انقلابی» بالاخره طبقات حاکم کدامند؟ و روابط حاکم بر جامعه چیست؟ این دمکراسی انقلابی، «دیکتاتوری» کدام طبقات است؟ و برای تحقق خواستهای این طبقات به سرکوب چه طبقاتی مشغول است؟ چرا نه در برنامه کومه‌له برای جمهوری دمکراتیک و نه در برنامه «اتحاد مبارزان کمونیست»، که با آن حوصله جزئیات امور تنظیم شده، این موضوع کوچک و کم اهمیت حتّی مورد اشاره قرار نگرفته که تکلیف دولت «دمکراسی انقلابی» در مقابل نیروهای انقلابی چیست؟ و یا همانطور که ما می‌فهمیم آشفته فکری بدان جا رسیده که در این «دمکراسی انقلابی» نیروهای انقلاب و ضدّ انقلاب مشترکاً در حکومت سهیم اند و «تناسب نیروها» آن چنان است که مصادمه‌ای رخ نمیدهد. اگر چنین است، باشد، لاقلاً این ضدّ انقلاب در حاکمیت هنگامیکه کومه‌له و «اتحاد مبارزان کمونیست» می‌خواهند «گذار به سوسیالیسم» خود را انجام دهند باید عکس العمل نشان دهد. به هر حال در این برنامه روی کاغذ هیچ ردّپایی از ضدّ انقلاب نیست در حالیکه در واقعیت می‌بینیم که از «خلیج خونین» تا «کوههای سر به فلک کشیده» این کشور «صدای پارس سگان زنجیری» شنیده می‌شود.^{۱۳}

کومه‌له خود متوجه است که خواستهای وی در برنامه دمکراتیک از «چارچوب مناسبات بورژوایی خارج نیست» (پیشرو ۲، ضمیمه ۳، ص ۹). اگر این جمله را به همین صورت که هست در نظر بگیریم بین کومه‌له و ما در مورد طبیعت برنامه حداقل پرولتاریا در این مرحله اختلافی نیست. ما نیز متعقّدیم پرولتاریا در مرحله اول یعنی در دمکراسی نوین در چارچوب مناسبات بورژوایی برنامه خود را تنظیم می‌کند. ولی اگر همه آنچه را که تا اینجا از کومه‌له آوردیم در نظر بگیریم می‌بینیم که این صفت بورژوایی برای او مفهوم خاصی دارد. ما دیدیم که او اهل «خوب و بد» کردن بورژوایی نیست و این مناسبات بورژوایی که ما در جامعه دمکراسی نوین در چارچوب آن قرار داریم این تفاوت را دارد که درمورد ما فرض آن است که سلطه امپریالیسم قطع شده در حالیکه در مورد کومه‌له این مناسبات بورژوایی هنوز همان مناسبات حاصله از سلطه «سرمایه انحصاری» می‌باشد و اینکه کومه‌له و «اتحاد مبارزان کمونیست» مایل نیستند از سرمایه‌داران دمکراسی انقلابی خود جز هنگام «وضع مالیات» سخن بگویند، چیزی را تغییر نمی‌دهد. اگر «اوتوپی خرد بورژوایی» در این میان وجود داشته باشد همان دمکراسی انقلابی کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست است که در آن گویا هرگونه مالیات غیرمستقیم لغو شده و سرمایه‌داران با پرداخت مالیاتهای مستقیم تمام مخارج دولت را تأمین میکنند و باز هم مطابق این برنامه‌ها دولت حق دارد هر وقت بی‌پول

^{۱۲} در مقاله از «کنگره اول تا کنگره دوم» از خود انتقاد میکند که در گذشته، «کنگره یکم در برابر سرمایه‌داری امپریالیستی آن نوع دیگر» سرمایه‌داری را قرار می‌دهد که «نطفه»های آن در روابط درونی جامعه وجود دارد و از «تولید کوچک دهقانی» زاده میشود و این چیزی نیست مگر همان سرمایه‌داری «ملّی» (پیشرو ۱، صفحه ۱۳، تأکید از ماست). و ظاهراً اکنون دیگر کومه‌له به آن رشد رسیده است که بفهمد سرمایه‌داری «خوب و بد» ندارد.

^{۱۳} و مسلماً این «سگان زنجیری» پس از برقراری دمکراسی و به طریق اولی به هنگام «گذار به سوسیالیسم» ساکت نخواهند نشست ۱۴.

شد دستش را توی جیب این سرمایه‌داران بکند.^{۱۴} واقعا چه موجودات بی‌آزاری! ما که سرمایه‌داران به این خوبی داریم که کشور را به حسابشان اداره می‌کنیم، «گذار به سوسیالیسم» را چرا انجام می‌دهیم و با این کار تمام خرج ماشین دولتی را به گردن مردم می‌اندازیم!

اکنون به شیوه‌ها و سازمانهای مبارزه از نظر کومه‌له بپردازیم.

بحث خود را با مسئله تشکیل حزب شروع کنیم. نظر ما چریکهای فدائی خلق در مورد تشکیل حزب طبقه کارگر ایران و تحریقاتی که از این نظر شده است امروز بر همه روشن است. ما معتقد بوده و هستیم که حزب طبقه کارگر در جریان اوج گیری مبارزه مسلحانه که در پرتو آن امکان تشکّل و بسط مبارزات کارگری در جریان مبارزه ضدامپریالیستی پیش می‌آید بوجود آمده و باصطلاح خود حامل مرحله‌ای از مبارزه و نه آغاز کننده این مبارزه است و در یک کلام ما با قبول لزوم حزب طبقه کارگر برای تأمین هژمونی این طبقه در انقلاب آغاز مبارزه را با آشکال گروهی و سازمانی، میسر و لازم می‌دانیم. باصطلاح تشکیل حزب برای ما به شکل کلی مطرح است و نه یک وظیفه مشخص. ولی این نظر به شدت مورد انتقاد قرار گرفته، از جمله کومه‌له چه آن زمان که به «مشی توده‌ای» پای‌بند بود و «بینش پوپولیستی» داشت - و چه امروز که هر دو را ترک کرده - به این نظر می‌تاخت و مصرانه اعلام می‌کرد که تشکیل حزب «وظیفه اصلی» کمونیست‌هاست. اکنون پس از بیش از سه سال که تقریباً در شرایطی استثنائی حتی امکان ارتباط‌گیری روشنفکران کمونیست با طبقه کارگر فراهم بود و در شرایطی که اکثر سازمانهای کمونیستی شعار «پیش به سوی ایجاد حزب طبقه کارگر» را زینت بخش صفحات نشریه خود کرده‌اند (پیشرو ص ۱۲)، وقت آن است که این هواداران دو آتش تشکیل حزب، به عنوان «وظیفه اصلی»، به حساب نتایج عملی این شعار رسیدگی کنند و ببینند که آیا این همه شعار حزب می‌دادند چه شد که تاکنون هیچ اقدامی در این مورد صورت نگرفته و حتی امروز کومه‌له لازم می‌بیند که برای آماده کردن زمینه تشکیل حزب علاوه بر «مشی چریکی» با هواداران «مشی توده‌ای» نیز مبارزه کند و به اصطلاح علاوه بر خط دو، خط سه محبوب خویش را نیز از عداد کسانی که می‌شد با آنها حزب تشکیل داد تصفیه کند. خیر، کومه‌له به نتایج عملی و محتوای شعارها کاری ندارد، او همین قدر خرسند است که اکنون دیگر همه از ضرورت ایجاد حزب سخن می‌گویند (همانجا ص ۱۲). راستی وقتی کسانی می‌خواهند خود را تسلی دهند دیگر با آنها چه می‌شود کرد؟ آیا به اینها می‌توان گفت نتیجه این همه شعار چیست؟

ولی پس از این که کومه‌له به این شکل خود را تسلی داد که به هر حال اگر نسبت به تشکیل حزب اقدامی نشده است، بازار شعارهای فرصت طلبانه داغ است، باز این دغدغه سراغش می‌آید که «گویی تکرار لفظی این شعار کلی، برای این است که ما را از انجام وظایف مشخص که هم اکنون در برابر خود داریم معاف کند». (ص ۱۷، همانجا) و سپس خود برای تحقق شعار تشکیل حزب طبقه کارگر پیشنهاد می‌کند: در شرایط کنونی حلقه اصلی برای ایجاد حزب تدوین برنامه می‌باشد، ولی برنامه چیست؟ قطعنامه کنگره دوم به ما پاسخ می‌دهد: «برنامه پرولتاریا در انقلاب ایران... از تلفیق تئوری مارکسیسم - لنینیسم

^{۱۴} «دولت انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران، مطالبات فوق را به هزینه سرمایه‌داران و از جمله از طریق مصادره و ملی کردن سرمایه‌ها در هر سطح که لازم بداند، ملی کردن موقوفات و مقرر داشتن مالیات تصاعدی بر ارث و دارایی و بر درآمدهای حاصله از مالکیت وسائل تولید و مبادله تأمین خواهد کرد» (برنامه «اتحاد مبارزان کمونیست»، ص ۲۰ ج).

با کل مناسبات اجتماعی در ایران و در جریان مبارزه ایدئولوژیک بر علیه بینش‌های غیر پرولتری... و یا به عبارت دیگر از شناخت و نقد پرولتری کل مناسبات اجتماعی ایران حاصل می‌شود» (همانجا، ص ۱۸). اگر بتوان از این جملات چیزی فهمید، فقط این است که برنامه همان تحلیل مارکسیستی از وضعیت اجتماعی است، آیا این سخن صحیح و آیا برنامه مارکسیستی فقط به تفسیر جهان می‌پردازد یا تغییر آن را نیز شامل می‌شود و یکی از عناصر مهم برنامه همان طور که پیش از این از تعریف لینن از برنامه دیدیم روش نیل به اهداف است. بهرحال از مسئله حزب بگذریم و ببینیم کومه‌له چه شیوه مبارزاتی را در این مرحله پیشنهاد می‌کند. برای اینکه وارد این بحث شویم، مقدمه کوتاهی لازم است. امروز قهرآمیز بودن مبارزه در ایران مورد قبول همه است، ولی در مورد شکل این مبارزه قهرآمیز اختلاف نظر موجود است. عده‌ای این مبارزه را به شکل قیام مسلحانه که مشخصه آن سراسری و همگانی و کوتاه مدت بودن آن است می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را به شکل جنگی توده‌ای و طولانی، که ما چریک‌های فدائی خود در زمره این دسته قرار داریم. ما در این جا به جزئیات اختلاف نظرهایی که بین هواداران این دو شکل موجود است کاری نداریم، ولی به طور کلی می‌گوئیم که این دو شکل از مبارزه حامل دو تحلیل متفاوت از شرایط نیروهای درگیر در مبارزه است، شکل قیام، شهرها را عرصه اصلی و توده‌های پرولتر و خرده‌بورژوازی شهری را نیروهای اصلی مبارزه می‌دانند که به طور ناگهانی برمی‌خیزند، سلاح به دست می‌گیرند و سرعت کار را یکسره می‌کنند. (در اینجا مسئله رهبری این شکل مبارزه مورد نظر نیست) و هواداران جنگ مسلحانه توده‌ای عرصه نبرد را روستاها می‌بینند و توده‌های پرولتری و خرده‌بورژوازی روستا را عمده‌ترین نیروی درگیر در مبارزه می‌بینند. این مبارزه بتدریج در زمان و مکان بسط می‌یابد. از کانونها و هسته‌های کوچک شروع شده به ارتشی بزرگ منجر می‌گردد و در جریان همین جنگ طولانی است که ارتش امپریالیستی درهم شکسته و زمینه پیروزی انقلاب فراهم می‌گردد.

ولی کومه‌له از این دو شکل، کدام را می‌خواهد؟ او شکل اصلی مبارزه مسلحانه را قیام مسلحانه می‌بیند یا جنگ توده‌ای طولانی؟ بدیهی است که هر یک از این دو پاسخ لازمه‌اش سازماندهی خاص و تدارک ویژه است. سازمانی که در «تدارک قیام» است مبارزات روزمره خود را به شکلی کاملاً متفاوت از سازمانی که به جنگ طولانی می‌پردازد سازماندهی می‌کند. به نظر ما کومه‌له خود در کردستان در یک جنگ طولانی درگیر است. ولی آیا او معتقد است که شکل اصلی مبارزه جنگ توده‌ای طولانی است؟ کومه‌له به این سؤال جواب مشخص نمی‌دهد، در ضمیمه سوم پیشرو شماره ۲ بیستم شهریورماه ۶۰، زیر عنوان «در تدارک قیام» با کمال تعجب می‌خوانیم: «ما معتقدیم که در شرایط کنونی آغاز^{۱۵} جنگ مسلحانه توده‌ای در هر نقطه ایران که شرایط برای آن مناسب باشد، چه در شهر و چه در روستا و برای مثال گیلان و مازندران که سابقه و سنت‌های مبارزات مسلحانه و دمکراتیک توده‌ای در آن جا فراوان بوده و مردم آن از فرهنگ دمکراتیک نسبتاً بالایی برخوردارند ضروری است.» (تأکید از خود کومه‌له است) و در دنباله این مطلب با دقت توضیح می‌دهد که چه زمینه مساعدی در حال حاضر موجود است برای آن که حتی یک کانون کوچک مبارزه مسلحانه در روستا بسط یابد و به جنگی طولانی و توده‌ای تبدیل شود و بدرستی

^{۱۵} منتقدین دیروزی «مشی چریکی» در تب و تاب حاصله از تصور نزدیکی قیام فراموش می‌کنند که هنوز «حزب طبقه کارگر» تشکیل نشده، دستور «آغاز» جنگ مسلحانه را می‌دهند.

اهمیت پیدایش چنین نیرویی را در برهم زدن تمام معادلات سیاسی و دسته بندیهای ضد انقلابی نشان می‌دهد. بعداً کومه‌له در این مورد از خود انتقاد می‌کند که در این جا «رابطه روشن بین قیام و جنبش کارگری ترسیم نمی‌شود، بلکه جدا از کلیت تاکتیک پرولتاریا و همچون یک امر عمومی انقلابی ملاحظه می‌گردد. بخاطر همین کمبود، جزوه مورد بحث نمی‌تواند در تاکتیک بخوبی از پوپولیسم جدا شده و با آن مرزبندی کند.» (ص ۴۸، پیشرو ۳)

انتقاد کننده اصلاً معترض [متعرض] این نمی‌شود که به هیچوجه در آن جزوه بحث بر سر قیام نبود بلکه بحث از «جنگ مسلحانه توده‌ای» بود و درست به همین دلیل هم رابطه بلاواسطه آن با کار میان کارگران شهری توضیح داده نشده بود. انتقاد کننده چنان سخن می‌گوید که گویی قیام شهری و جنگ مسلحانه توده‌ای در روستا هر دو یک چیزند و فقط اشتباه در این است که در جزوه اهمیت نقش کارگران شهری درک نشده است. بطور کلی در مورد شیوه مبارزه همه جا کومه‌له این تردید خود را بین اتخاذ یکی از دو «تاکتیک» قیام یا جنگ مسلحانه توده‌ای نشان می‌دهد و بارها در نوشته‌های او به عبارتی از این قبیل برخورد می‌کنیم: «قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای» بالاخره کدامیک؟ این مبارزه مسلحانه توده‌ای چیست؟

خلاصه کنیم: کومه‌له درک روشن از رابطه دولت کنونی با امپریالیسم ندارد. کومه‌له درکی روشن از مرحله انقلاب ندارد. کومه‌له نیروهای شرکت کننده در انقلاب کنونی و دلائل آنها را برای شرکت در این انقلاب نمی‌شناسد. کومه‌له نقش رهبری کننده پرولتاریا را در انقلاب کنونی و اهمیت تعیین کننده این نقش را در پیروزی این انقلاب برسمیت نمی‌شناسد. کومه‌له حزب طبقه کارگر و شرایط تشکیل این حزب را نمی‌شناسد. کومه‌له قیام و جنگ مسلحانه توده‌ای را از یکدیگر تمیز نمی‌دهد و اگر بخواهیم دقیق‌تر سخن بگوییم آنها را با هم مخلوط می‌کند، کومه‌له درکی روشن از دولت انقلابی‌ای که در اثر انقلاب بوجود می‌آید، ندارد.

تابستان ۱۳۶۱